ردّ فتاواي وهابيان

علامه محمد حسين كاشف الغطاء ( رحمه الله ) / مهدي سرحدي

مقدّمه

از شبهه هاي بي اساس وهابيان ، كه آن را دستاويزي براي تعرض به مقدسات اسلامي و تخريب آثار و ابنيه و زيارتگاه هاي معصومين ( عليهم السلام ) قرار داده اند ، « ممنوعيتِ ساختن بنا بر روي قبور » است و اين پندار بي پايه ، علماي آنان را به صدور فتواهايي واداشته كه با اجماع مذاهب مختلف اسلامي آشكارا در تعارض است و بسياري از علماي مذاهب با آن به مخالفت برخاسته و براي اثبات بطلان آن ، كتاب ها نوشته اند و مقاله ها منتشر كرده اند .

از بزرگاني كه اين فتواي وهابيان را نقد و بررسي كرده و آن را با ارائه دلايل و برهان هاي محكم و آشكار نقض كرده ، علامه شيخ محمدحسين كاشف الغطا ( رحمه الله ) است . مقاله رد فتاواي وهابيان ، يكي از پنج مقاله اي است كه در كتابي با عنوان « آيات البينات في قمع البدع والضلالات » گرد آمده است .

شرح حال مؤلف :

نام او محمد حسين بن علي بن محمد بن موسي بن جعفر بن خضر بن يحيي بن

191

سيف الدين مالكي نجفي ، مشهور به كاشف الغطا است . وي در 1294ق . در نجف اشرف متولد شد و در خانواده اي اهل علم و تقوا پرورش يافت . ده سال بيشتر از عمرش نمي گذشت كه فراگيري علوم اسلامي را آغاز كرد . سطح فقه و اصول را در ابتداي جواني به پايان رسانيد و سپس در محضر اساتيد بزرگي چون شيخ محمد كاظم خراساني و سيد يزدي و آقا رضا همداني حضور يافت و ساليان دراز ، از خرمن معرفت آن بزرگان خوشه چيني كرد ، چندان كه در ميان شاگردان آنها سرآمد شد و مورد احترام و توجه ويژه ي اساتيد خود قرار گرفت . او همچنين فلسفه را در محضر اساتيد نامداري همچون ميرزا محمد باقر اصطهباناتي وشيخ احمد شيرازي فرا گرفت . چندي بعد ، تدريس در مسجد « هندي » نجف اشرف را آغاز كرد و آوازه و شهرتش چندان فراگير شد كه بيش از يكصد تن از فضلاي حوزه در محضر درسش حاضر مي شدند .

از ويژگي هاي برجسته علامه كاشف الغطاء ( رحمه الله ) ، فعاليت در عرصه هاي گوناگون و انجام سفرهاي بسيار بود . ايشان در سفرهاي خود با استفاده از روش « مباحثه موضوعي » ، در راه نشر و ترويج انديشه هاي مذهب اهل بيت ( عليهم السلام ) و وحدت و تقريب ميان مذاهب اسلامي تلاش مي كرد .

پس از انتشار جلد نخست يكي از كتاب هاي ايشان با عنوان « الدين و الاسلام » ، حكومت وقت ، از انتشار مجلّدات ديگر كتاب ممانعت به عمل آورد و ايشان پس از به جا آوردن فريضه حج ، براي چاپ بقيه كتاب رهسپار شام گرديد و دو جلد از كتاب مذكور را در بيروت منتشر كرد .

وي در سفر مذكور با بسياري از انديشمندان و اهل علم ديدار و گفتگو كرد و با شمار زيادي از آنان ؛ از جمله امين ريحاني ، فيلسوف مسيحي لبناني مكاتباتي داشت . همچنين با نويسنده نامدار لبناني ، جرجي زيدان در باره يكي از تأليفات او ، با عنوان « تاريخ آداب اللغة العربيه » گفتگوهايي انجام داد و بسياري از اشتباهات و تعابير نارساي كتاب مذكور را به وي يادآور شد . از ديگر برنامه هاي علاّمه كاشف الغطاء ، در آن سفر طولاني ، ديدار و گفتگو با يكي از مدرّسان الأزهر ، به نام شيخ يوسف الدجوي و يكي از علماي مشهور

192

دمشق در آن روزگار ، به نام شيخ جمال الدين قاسمي بود . در آن سفر پربار ، علاّمه بسياري از تأليفات خود را در بيروت منتشر كرد و ضمن تلاش براي انتشار تأليفات ديگر نويسندگان ، شماري از آن ها را نيز تصحيح نمود . اقامت او در سوريه ، لبنان و مصر سه سال به طول انجاميد .

بازگشت او به عراق در سال 1332 ق . با آغاز جنگ جهاني اول همزمان بود و موجب شد كه ايشان به همراهي سيد محمد يزدي ـ فرزند استادش سيد يزدي ـ روزگاري را با دغدغه جنگ و جهاد بگذراند .

پس از پايان جنگ ، علامه به نجف اشرف بازگشت و در سال 1338 ق . بسياري از اهل عراق وي را به عنوان مرجع تقليد خود برگزيدند . در 1350 ق . از ايشان براي شركت در همايشي در قدس شريف دعوت به عمل آمد و وي ضمن حضور در آن ، سخنان پرطنين و غرايي ايراد كرد كه بيانگر علم و فضل ايشان بود ، چندان كه علماي حاضر در همايش ، براي اقامه نماز جماعت به ايشان اقتدا كردند .

چندي بعد ، در سال 1352 ق . به ايران آمد و مدت 18 ماه در شهرهاي مختلف ايران اقامت كرد و در سال 1352 ق . در همايش علماي كشورهاي اسلامي در كراچي حضور يافت .

علاّمه كاشف الغطاء پس از سال ها تلاش خستگي ناپذير در راه خدمت به دين ، در روز دوشنبه 18 ذي قعده 1373ق . و در پي بيماري طولاني دار فاني را وداع گفت و پيكر مطهرش در وادي السلام نجف اشرف به خاك سپرده شد .

از آن علامه بزرگ ، علاوه بر مقالات و اشعار بديع ، كتاب هاي بسياري برجا مانده كه بر بيش از سي عنوان بالغ مي گردد . برخي از آنها عبارت اند از :

1 . الآيات البيّنات في قمع البدع والضلالات .

2 . اصل الشيعه واصولها .

3 . الفردوس الأعلي .

4 . الأرض والتربة الحسينيه .

5 . العبقات العنبرية في الطبقات الجعفريه .

6 . تحرير المجله .

193

7 . المثل العليا في الاسلام لا في بحمدون .

8 . شرح علي العروة ، كتبه في حياة استاذه .

9 . الدين والاسلام ، أو الدعوة الاسلامية إلي مذهب الامامية .

10 . نزهة السمر ونهزة السفر .

11 . المراجعات الريحانية ، الموسوم بالمطالعات والمراجعات أو النقود والردود .

12 . وجيزة الأحكام .

13 . السؤال والجواب .

14 . زاد المقلدين ( فارسي ) .

15 . حاشية التبصره .

16 . حاشية العروة الوثقي .

17 . تعليقة علي سفينة النجاة .

18 . مناسك حج .

19 . تعليقة علي عين الحياة .

20 . حاشية علي مجمع الوسائل ( فارسي ) .

21 . التوضيح في بيان حال الإنجيل والمسيح .

22 . عين الميزان في الجرح والتعديل .

23 . محاورة مع السفيرين .

24 . ملخص الأغاني .

25 . رحلة الي سورية ومصر .

26 . ديوان شعر .

27 . جنة المأوي .

رساله ردّ فتاواي وهابيان

علاّمه كاشف الغطا ، اين مقاله را در نقد و بررسي پاسخ منسوب به علماي مدينه ، به سؤال قاضي القضات وهابيان ، شيخ عبدالله بن بليهد نوشته است . بليهد در سال 1344ق . ( 1925م . ) ، با مطرح كردن پرسشي خطاب به علماي مدينه ، از آنان در خصوص ساختن بنا بر روي قبور و

194

مسائل مربوط به زيارت قبور استفتا كرده بود .

علامه در اين مقاله بر آن است كه اسناد و منابع صدور اين فتوا را به روش علمي و آزادانه ، با توجه به كتب صحيح و معتبر اهل سنت ، مورد بررسي قرار دهد . اهميت اين مقاله از آن جا ناشي مي شود كه نويسنده آن ، در زمان وقوع تحوّلات و حوادث مهم مي زيسته و بارها نسبت به خطرات ناشي از عقايد وهابيان و مضرّات گسترش آن هشدار داده است .

پرسش قاضي القضات ( ابن بليهد ) از علماي مدينه

علماي مدينه ، كه خداوند دانش و فهم آنان را افزون كناد ! درباره ساختن بنا بر روي قبور و تبديل آن ها به مسجد ، چه نظري دارند ؟ آيا اين كار جايز است يا خير و اگر جايز نيست و به شدت از آن نهي شده ، آيا تخريب آن بناها و جلوگيري از اقامه نماز در كنار آن [ قبور ] واجب است ؟ و اگر اين بناها در محل وقف عام ؛ مانند بقيع ساخته شده و مانع از بهره برداري كامل از محل هاي ساخت بنا باشد ، آيا مصداق غصب محسوب مي شود و بايد به منظور جلوگيري از پايمال شدن حقوق استفاده كنندگان ، آن بناها تخريب شود ؟

و كارهايي كه افراد نادان در كنار ضريح ها انجام مي دهند ؛ مانند دست كشيدن به قبر و مخاطب ساختن صاحبان آن ها ، به جاي خداوند و تقرّب جستن و نذر و قرباني كردن و روشن كردن شمع و چراغ در آن ها جايز است يا خير ؟ و كارهايي كه در كنار حجره و مقبره پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) انجام مي شود ؛ مانند روكردن به آن ، هنگام دعا و طواف كردن پيرامون آن و بوسيدن و دست كشيدن بر آن و نيز كارهايي كه در مساجد انجام مي شود ؛ مانند خواندن فاتحه بر مردگان و ذكر گفتن ميان اذان و اقامه و پيش از طلوع فجر و روز جمعه ، آيا اين كارها مشروع و جايز است يا خير ؟

فتواي خود را در اين باره بيان كرده ، ادلّه مورد استناد در آن را ذكر نماييد . اميد است خداوند شما را اجر دهاد و همواره مرجع و پناهِ مردمان باشيد .

متن پاسخ منسوب به علماي مدينه

« ساختن بنا بر روي قبور ـ با توجه به صحّت احاديث وارده در منع آن ـ بنا بر اجماع ممنوع است ؛ از اين رو ، بسياري از علما بر وجوب تخريب آن ها فتوا داده اند و در اين باره به حديث [ امام ] علي ـ رضي الله عنه ـ استناد كرده اند كه خطاب به ابوالهياج

195

مي گويد : آيا تو را برانگيزم به آنچه پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) مرا بدان برانگيخت ؛ اين كه هيچ تنديس و تمثالي را بر جا نگذاري و همه را نابود كني و هيچ قبر برافراشته اي را باقي نگذاري و همه را صاف كني ؟ ( 1 )

واما تبديل مقبره ها به مسجد و نماز خواندن و روشن كردن چراغ در آنها ممنوع است ، بنا برحديث ابن عباس كه [ ازقول پيامبرخدا ( صلّي الله عليه وآله ) ] آورده است : خداوند زناني را كه به زيارت قبرها مي روند وكساني راكه قبرها را مسجد مي كنند و درآن چراغ مي افروزند ، لعنت كند . ( 2 )

همچنين كارهايي كه افراد نادان در كنار ضريح انجام مي دهند ؛ مانند دست كشيدن و تقرّب جستن به آن ها به وسيله قرباني و نذر و خطاب قرار دادن اهل قبور به هنگام دعا ، به طور كلّي حرام و ناروا بوده و انجام آن به هيچ وجه جايز نيست . اما در خصوص رو كردن به حجره پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) به هنگام دعا ، چنان كه در كتب معتبر آمده ، بازداشتن از آن اولي است ؛ زيرا بهترين جهت ، قبله است . اما طواف كردن به دور آن و دست كشيدن و بوسيدن آن به طور كلي ممنوع است . كارهايي مانند قرائت فاتحه و ذكر و دادن سلام در وقت هاي ياد شده در سؤال نيز ساختگي است و بدعت به شمار مي آيد . اين بود آنچه ما با علم خويش بدان رسيديم » .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . صحيح مسلم ، ج2 ، ص666 باب 31 ح 93 ؛ مسند احمد ، ج1 ، ص96 و 129 ؛ سنن نسائي ، ج4 ، ص88 ؛ سنن ابي داود ، ج3 ، ص215 ، ح 3218 ؛ الجامع الصحيح لترمذي ، ج3 ، ص366 ، باب 56 ، ح 1041

2 . علامه محسن امين درباره اين بخش از جواب آورده است : اين عبارت در رساله هاي وهابيان وجود دارد و نشان مي دهد كه سؤال را وهابيان مطرح نموده و خود نيز بدان پاسخ داده اند .

196

علاّمه كاشف الغطا ( رحمه الله ) در بيان تناقضات موجود در اين فتوا و ردّ آن ، چنين آورده است :

« روزنامه العراق ، در روز 13 ذي قعده 1344ق . پرسش ابن بليهد ، قاضي القضات وهابيان ، از علماي مدينه را منتشر كرده است كه در آن ، درباره ساختن بنا بر قبور و تبديل آن به مسجد و روشن كردن شمع و چراغ و انجام كارهايي ؛ مانند دست كشيدن و قرباني و نذر كردن و بوسيدن و تكبير و سلام و فاتحه خواندن در اوقات خاص ، از آنان استفتا شده است .

علماي مدينه نيز انجام اعمال مذكور در سؤال را ممنوع و تخريب بناها را واجب اعلام كرده اند . آنان در برخي موارد ، دلايلي ( برگرفته از احاديث ) براي فتواي خود ذكر نموده و بقيه را نيز بدون ذكر دليل و سند بيان كرده اند .

در اين ميان ، بسياري از علما و اهل فضل ، از اين جانب خواسته اند كه نظرم را درباره اين فتوا بيان نمايم و براي آشكار شدن حقيقت ، فتواي صادره را با معيار و محك نقد و ترازوي راستي به سنجش درآورم ، تا مبادا پندارها و شبهه ها ، اذهان ساده انديشان را مشوّش نمايد ، چرا كه اين مصيبت ، تمامي مسلمين را شامل مي شود و به همه اهل اسلام ارتباط دارد . از اين رو ، عبارات فتواي مذكور را آنچنان كه در روزنامه مذكور درج گرديده ، جمله به جمله ذكر مي كنيم و سپس به نقد و بررسي صحّت و سقم آن مي پردازيم و در اين راه ، از خداوند ياري مي طلبيم .

در پاسخ منسوب به علماي مدينه آمده است :

« ساختن بنا بر قبور ، با توجه به احاديث وارده در منع آن ، بنا بر اجماع ممنوع است ، ازاين رو ، بسياري از علما بر وجوب تخريب آن فتوا داده اند و در اين باره به حديث [ امام ] علي ـ رضي الله عنه ـ استناد كرده اند كه ابوالهياج مي گويد : . . . »

چنان كه مشاهده مي شود ، صادر كنندگان فتوا ، گاهي « اجماع » ، بار ديگر « حديث » ، و گاهي هم « اجماع مبتني بر حديث » را مورد استناد قرار داده اند .

ادعاي اجماع به كلي مردود و غير قابل پذيرش است ؛ به گونه اي كه صفحات روزنامه ها و مجلات ، گنجايش بيان نظريات علما در جواز [ ساخت بنا بر قبور ] و حتي اهميت آن ؛ و باطل بودن توهّمات مدعيان اجماع را ندارد . از صدر اسلام تا عصر حاضر ، اين گونه عمل شده است و نيازي نمي بينيم كه با جملات ملال آور « فلان به نقل از فلان گفت . . . » ، آن را تبيين كنيم ، حال آن كه روش و سيره مسلمانان در تمامي روزگاران و همه سرزمين ها چنين بوده و با وجود

197

تفاوت ها و اختلافات ميان مذاهب ، همگان انجام چنين كاري را در نزد پيروان همه مذاهب ديده و شنيده اند . از صدر اسلام تاكنون ، در ميان شيعيان و سني ها و ديگر مذاهب اسلام ، چنين رسمي وجود داشته و هيچ يك از سرزمين هاي اسلامي ؛ اعم از مصر ، سوريه ، عراق ، حجاز و ديگر كشورها را نمي يابيم كه در آن ، مقبره هاي وسيع و گسترده و گنبد و بارگاه برافراشته و تزيين شده وجود نداشته باشد .

به عنوان مثال ، قبور امامانِ مذاهب اهل سنت ؛ يعني شافعي در مصر ، ابوحنيفه در بغداد و مالك در مدينه ، از زمان وفاتشان تاكنون داراي ساختمان و گنبدهاي بزرگ بوده است و قبر احمدبن حنبل كه رهبر فكري و مرجع عقيدتي وهابيان به شمار مي آيد نيز در بغداد داراي ساختمان و بارگاه بوده ، اما بر اثر طغيان رود دجله و جاري شدن سيل ويرانگر ، تخريب شده است . تمامي آن مقبره ها نيز در زماني بنا شده بود كه بسياري از علما و صاحبان فتوا و رهبران مذاهب اسلامي حضور داشته اند و هيچ يك از آنان چنين كاري را منع نكرده اند ، بلكه همگي نسبت به آن نظر مثبت و رضايت داشته و از آن خرسند بوده اند .

از سويي ، اين مسأله تنها به اسلام اختصاص ندارد ، بلكه در ميان تمام ملل و پيروان همه اديان ؛ اعم از يهوديت و نصرانيت و ديگر آيين ها مصداق دارد و در واقع از غرايز فطري بشر و از پيامدهاي طبيعي آباداني سرزمين ها و پيشرفت و تمدن به شمار مي آيد و استواري دين كه ضامن دنيا و آخرت است ، آن را مورد تأييد قرار داده است ؛ و اگر اين همه ، دليلي قاطع و برهاني آشكار بر نادرستي ادعاي « اجماع » نباشد ، بهتر آن است كه قلم ها شكسته گردد و برهان باطل پنداشته شود و ديگر بر هيچ امري ، دليل و برهاني اقامه نگردد ، كه :

آفتاب آمد دليل آفتاب \* \* \* گر دليلت بايد ، از وي رو مَتاب

اين بود پاسخ ما به ادعاي موهوم « اجماع » كه در فتوا بدان اشاره شده است .

اما در مورد حديث منقول از صحيح مسلم كه به نقل از پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) آورده است : « لاَ تَدَعْ تِمْثالاً إلاَّ طَمَسْتَهُ وَقَبْراً مُشرِفاً إِلاَّ سَوَّيْتَهُ » ، بايد بگويم كه در نسخه اي از صحيح مسلم ( چاپ 1290ق . ـ بولاق ) كه نزد من موجود است ، اين حديث در صفحه 256 از جلد نخست و در بابي تحت عنوان « صاف كردن قبرها » وارد شده است ، اما چند صفحه بعد از آن ، باب ديگري وجود دارد به نام « مَا يُقالُ عِندَ دُخُول الْقَبر وَالدُّعاء لاَِهْلِها » ( ذكر ورود به قبرستان و دعا براي اهل آن ) كه در آن ، حديثي توسط عايشه از پيامبر اعظم ( صلّي الله عليه وآله ) نقل شده كه آن حضرت

198

هنگامي كه به سوي قبرستان بقيع مي رفت ، مي فرمود : « السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْم مُؤْمِنِينَ . . . » ، ( 1 ) تا آخر حديث كه طولاني است .

در ادامه نيز حديث ديگري از سليمان بن بُرَيده نقل شده كه از قول پدرش چنين آورده است : پيامبر خدا ـ صلي الله عليه وآله ـ به آنان مي آموخت كه وقتي به قبرستان مي روند ، چه بگويند . . . عده اي بنا بر روايت ابوبكر نقل كرده اند كه حضرت فرمود : هنگام ورود به قبرستان چنين بگويند : « السَّلامُ عَلَي أَهْلِ الدِّيَارِ » ( 2 ) و در روايت زهير آمده است : « السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلاَحِقُونَ ، أَسْأَلُ اللهَ لَنا وَلَكُمُ الْعاقِبَةَ » . ( 3 )

در صحيح مسلم و در ادامه اين مبحث ، بابي با عنوان « اجازه خواستن پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) از پروردگار براي زيارت قبر مادر بزرگوارش » آمده است . پس از اين باب نيز در مطلبي با عنوان « ذكر چهار حديث صريح در خصوص امر به زيارت قبور » ، اين احاديث را ذكر كرده است :

نخست ؛ ابوهريره گويد : پيامبر خدا ـ صلي الله عليه [ وآله ] ـ فرمود : از پروردگارم اجازه خواستم كه براي مادرم آمرزش بخواهم ، اجازه نفرمود ؛ و اجازه خواستم كه به زيارت قبرش بروم ، اجازه داد . ( 4 )

دوم ؛ ابوهريره در حديث ديگري چنين آورده است : پيامبر ـ خدا صلي الله عليه [ وآله ] ـ به زيارت قبر مادرش رفت و گريست ؛ چندان كه اطرافيان ايشان نيز به گريه افتادند . پس حضرت فرمود : از پروردگارم اجازه خواستم كه براي مادرم آمرزش بخواهم ، اجازه نفرمود ؛ و اجازه خواستم كه به زيارت قبرش بروم ، اجازه داد ، پس به زيارت قبور برويد كه مرگ را به ياد انسان مي آورد . ( 5 )

سوم ؛ بُرَيده به نقل از پدرش گويد : پيامبر ـ خدا صلي الله عليه [ وآله ] ـ فرمود : شما را از زيارت قبور بازداشتم ، اما [ اكنون اجازه مي دهم كه ] به زيارت آن ها برويد ؛ و شما را از ذخيره كردن گوشت قرباني ، بيش از سه روز ، نهي كرده بودم [ تا آن را صدقه دهيد ] اما اكنون مي توانيد تا مدتي كه صلاح مي دانيد ، آن را ذخيره كنيد . . . . ( 6 )

چهارم ؛ حديث ديگري را با همين مضمون و با سند متفاوت نقل كرده است . ( 7 )

علاوه بر اين ، من خود دو كتاب ارزشمند از تأليفات دو تن از علماي بزرگ اهل سنت و جماعت را در اختيار دارم كه يكي از آن ها « شفاء السقام في زيارة خير الأنام » نام دارد و نوشته

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . صحيح مسلم ، ج2 ، ص669 ، باب 35 ح 102 و 103

2 . صحيح مسلم ، ج2 ، ص671 باب 35 ح104

3 . صحيح مسلم ، ج2 ، ص671 باب 35 ح104

4 . صحيح مسلم ، ج2 ، ص671 ، باب 35 ح105

5 . صحيح مسلم ، ج2 ، ص671 ، باب 35 ، ح105

6 . صحيح مسلم ، ج2 ، ص671 ، باب 36 ، ح106

7 . صحيح مسلم ، ج2 ، ص671 ، باب 36 ، ح106

199

عالم شهير قرن هشتم ، قاضي القضات تقي الدين ابوالحسن سُبكي است . نام ديگر اين كتاب « شن الغارة علي من أنكر فضل الزياره » است و در سال 1318ق . در چاپخانه بولاق و با نظارت يكي از علماي بزرگ قاهره ، به نام علاّمه محمد بخيت ، رييس وقت ديوان عالي مصر به چاپ رسيده است . اين جانب ، خود در سال 1330ق . در محضر درس ايشان حاضر شدم و او را در بسياري از علوم ديني ، صاحب نظر و متبحّر يافتم . وي به راستي مشعلي فروزان و مظهر فهم و درايت و دورانديشي بود . ايشان چندين نمونه از تأليفات خود را به ما عرضه داشت كه در مقدمه يكي از آن ها ، شرحي بر احوال ابن تيميه ، بنيانگذار مذهب وهابيت نگاشته و برخي از بدعت هاي او را كه موجب تكفير وي از جانب اغلب علماي مسلمين گرديد ، شرح داده و به خوبي و با دقت نظر ، به بيان علل و اسباب آن پرداخته است .

اماكتاب مورد بحث با نام « شفاءالسقام في زيارة خيرالأنام » ، ده باب داردكه عبارت اند از :

نخست : احاديث وارده در باب زيارت .

دوم : احاديث مرتبط با اين موضوع ؛ هرچند واژه زيارت در آن ها به كار نرفته باشد .

سوم : احاديث وارده در خصوص سفر به قصد زيارت .

چهارم : در بيان نظريات علما ، در باره استحباب زيارت .

پنجم : در بيان اين كه زيارت موجب تقرّب به خداوند است .

ششم : در بيان اين كه سفر به قصد زيارت موجب قرب به خداوند است .

هفتم : در پاسخ به شبهات مخالفان و بررسي نظريات آنان .

هشتم : در خصوص توسل و استغاثه .

نهم : در بيان سرگذشت پيامبران الهي ( عليهم السلام ) .

دهم : در باره شفاعت .

نويسنده در باب نخست ، در بيان فضيلت زيارت پيامبر اعظم ـ صلّي الله عليه وآله ـ و تشويق به آن ، پانزده حديث ذكر نموده و اسناد آن ها را نيز با تفصيل كامل بيان كرده و ضمن بررسي رجال احاديث ، سند بيشتر آن ها را صحيح دانسته است . به عنوان نمونه ، اسناد حديث : « مَنْ زارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفاعَتِي » ؛ ( 1 ) « هركه قبر مرا زيارت كند ، شفاعت او بر من واجب مي گردد . » را به تفصيل در پنج صفحه ذكر كرده است . دو حديث ديگر با مضمون مشابه را نيز

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سنن دار قطني ج2 ، ص278 ح 194 ؛ الجامع الصغير لسيوطي به نقل از بيهقي ، ج2 ، ص605 ح 8715 ؛ كنز العمال 15 ، ص615 ح 42583 ؛ وفاء الوفا ، ج4 ، ص1336 ؛ الكامل ، ابي احمد بن عدي ، ج6 ، ص2350 ؛ علامه اميني ( رحمه الله ) در كتاب ارزشمند الغدير ، ج5 ، ص96 ـ 93 بيش از 40 مأخذ براي اين حديث آورده است .

200

نقل كرده ؛ يكي از آن ها است حديث : « مَنْ حَجَّ فَزارَ قَبْرِي بَعدَ وَفاتي فَكَأَنَّما زارَنِي في حَياتِي » ؛ ( 1 ) « هركس حج بگزارد و قبر مرا پس از مرگم زيارت كند ، گويي در زمان حياتم به ديدارم آمده است . » ، كه اسناد آن را در چهار صفحه ذكر كرده است . و ديگر حديث : « مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ وَلَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفانِي » ( 2 ) « هركس حج بيت الله بگزارد و مرا زيارت نكند ، به من جفا كرده است » ؛ و بسياري از احاديث ديگر كه نويسنده آن ها را در اين باب ذكر كرده است ؛ مانند : « مَنْ أَتَي الْمَدِينَةَ زائِراً لِي وَجَبَتْ لَهُ شَفاعَتِي يَوْمَ الْقِيامَة » ، « هركس براي زيارت من به مدينه آيد ، شفاعت او در روز قيامت بر من واجب گردد » و « مَنْ ماتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ بُعِثَ آمِناً » ؛ « هركه در يكي از دو حرم [ مكه يا مدينه ] در گذرد ، ايمن محشور مي گردد . » ( 3 )

در ادامه و در باب دوم ، نويسنده حق مطلب را در ذكر احاديث و اقوال ادا نموده و سپس در باب سوم ، ماجراي سفر بلال حبشي از شام به مدينه منوره براي زيارت پيامبر اعظم ـ صلي الله عليه وآله ـ را ذكر كرده ، بدين ترتيب كه بلال پس از رحلت پيامبر خدا ـ صلي الله عليه وآله ـ شبي آن حضرت را در خواب ديد كه به او مي فرمود : « اي بلال ، اين چه جفايي است كه در حق من روا مي داري ؟ ! آيا زمان آن نرسيده است كه به زيارت من بيايي ؟ »

بلال ، اندوهگين و مضطرب از خواب برخاست و بار سفر بست و آهنگ مدينه كرد و به قبر مطهّر آن حضرت آمد . . . و اين ماجرا در زمان حضور اصحاب بزرگ پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) به وقوع پيوست . نويسنده در ادامه ، داستان سفر و زيارت قبر آن حضرت توسط گروهي از صحابه و تابعين را نيز ذكر كرده است .

كتاب ديگري كه در اين باره تأليف شده ، « الجوهر المنظم في زيارة قبر النبي المكرم » نام دارد كه مؤلف آن ، احمد بن حجر عسقلاني است كه آوازه تأليفات او شرق و غرب را درنورديده است . اين كتاب نيز در سال 1276 ق . در چاپخانه بولاق قاهره به چاپ رسيده است و مانند كتاب پيشين ، بخش هاي مختلفي دارد .

نويسنده در بخش اول كتاب با عنوان « جايز بودن زيارت قبر پيامبر ـ صلي الله عليه وآله ـ در اثبات مشروعيت زيارت پيامبر گرامي ، به آيات قرآن و روايات بسياري استناد كرده و صحت سند آن ها را از نظر عامه علماي مسلمين مورد بررسي قرار داده و بر اجماع علما در اين باره تأكيد كرده است . وي به خاطر تأخّر زماني نسبت به حافظ سبكي ، نظريات علماي بيشتري را نيز آورده است .

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . سنن دار قطني ج2 ص278 ح 192 ؛ سنن بيهقي ، ج5 ، ص246 ؛ كنز العمال 5 ، ص135 ح 12368 و 15 ، ص651 ح 42582 ، وفاء الوفاء 4 ، ص1340 ؛ الكامل ، أبي احمد بن عدي 2 ، ص790 ، الجامع الصغير سيوطي به نقل از طبراني 2 ، ص594 ح 8628 . علامه اميني ( ره ) در الغدير ، ج5 ، ص99 100 ، نُه مأخذ ذكر نموده است .

2 . كنزالعمال 5 ، ص135 ح 12369 ، وفاء الوفاء 4 ، ص1342 ، شفاء السقام : 23 ، علامه اميني ( ره ) نُه مأخذ در الغدير ج5 ، ص100 ذكر كرده است .

3 . وفاء الوفا ، ج4 ، ص1348 ، شفاء السقام ، ص34

201

نويسنده كتاب ( ابن حجر ) احاديث بسياري را به تفصيل ذكر كرده كه نه تنها بيانگر جايز بودن زيارت است ، بلكه فضيلت آن را نيز به اثبات مي رساند . وي پس از ذكر احاديث مزبور ، در صفحه 13 كتاب چنين آورده است :

ممكن است كسي اين اشكال را مطرح كند و بگويد : چگونه ممكن است ادعاي اجماع علما درباره مشروعيت زيارت و سفر به قصد زيارت را بپذيريم ، در حالي كه بنا بر نقل حافظ سبكي ، ابن تيميّه ـ كه از متأخران مذهب حنبلي است ـ به طور كلي مشروعيت زيارت را انكار نموده و چندان در بيان دليل بر مدعاي خويش پرگويي كرده كه گوش از شنيدن آن آزرده مي شود و طبع آدمي ملول مي گردد ، تا جايي كه ادعا مي كند : « سفر به قصد زيارت ، بنا بر اجماع ، حرام است و نماز مسافر در چنين سفري شكسته نخواهد بود و همه احاديث وارده در باره زيارت ، جعلي و ساختگي است » . البته برخي از هم كيشان ابن تيميه نيز از نظر او تبعيت كرده اند .

در پاسخ به اين اشكال بايد گفت : ابن تيميه كيست كه بخواهيم به او توجه كنيم و در امور دين به بررسي نظريات او بپردازيم ؟ مگر نه اين كه گروهي از علما ، پس از بررسي عبارات تباه و دلايل بي اساس او ، بر خطاهاي آشكار ، زشت و نادرستيِ پندار او تأكيد كرده اند ؛ چنان كه عز بن جماعه درباره او آورده است :

« خداوند او ( ابن تيميه ) را به گمراهي و ضلالت دچار كرده و جامه خفّت و خواري بر او پوشانده است و در گزافه گويي و ياوه سرايي ، او را چنان نيرويي عطا كرده كه جز ذلت و محروميت ، نتيجه اي برايش در بر نخواهد داشت . »

همچنين ، شيخ جليل القدر و عالم بزرگوار ، علاّمه تقي سبكي ـ كه همگان بر بزرگواري و اجتهاد و نيكوكاري وي اذعان دارند ـ كتاب مستقلي در ردّ پندارهاي او تأليف كرده و با دلايل آشكار و برهان هاي متقن ، نظريات وي را نقض كرده و راه صواب را مشخص نموده و در بخشي از كتاب خود چنين آورده است :

« اين ها اشتباهاتي است كه ابن تيميه بدان دچار شده و عجب نيست اگر كه آن را خطايي نابخشودني و مصيبتي ماندگار بناميم ؛ چرا كه هواي نفس ، براي او چنين وانمود كرده و شيطان نهفته در وجودش اين گونه بر او جلوه داده كه راه صواب مي پويد و در مسير اجتهاد گام بر مي دارد . آن بي نوا خود نيز نفهميده كه ضمن مخالفت با نظر عامه علما ، نارواترين انتقادات

202

و سرزنش ها را در حق پيشوايان ايشان ، به ويژه خلفاي راشدين اظهار داشته و حتي پا را از اين هم فراتر نهاده و به ساحت كبريايي ذات مقدس پروردگار ـ كه از هر كاستي مبرّا ؛ و به هر كمال و جمال ، سزاوار است ـ تعرض نموده و بر فراز منبرها و در برابر عامه مردم ، پروردگار را داراي جسم و بُعد دانسته و در ميان علماي متقدم و متأخر ، هركه را كه چنين اعتقادي نداشته باشد ، گمراه خطاب كرده است ؛ چندان كه علماي هم دوره او ، بر ضدّ اين افكار خروشيدند و حاكم وقت را به كشتن يا زنداني كردن او واداشتند . حاكم نيز او را به زندان در افكند ، تا آن كه جان داد و با مرگ او ، شعله بدعت فروكش كرد و آن گمراهي ها از ميان رفت . چندي بعد ، گروهي به پيروي از انديشه او برخاستند ، اما خداوند چنين مقدر كرد كه به موفقيتي نرسند و به جايگاه و قدرتي دست نيابند ، بلكه فرجام آنان ، خواري و بيچارگي و گرفتار شدن به خشم خداوند بود ؛ چرا كه عصيان پيشه كردند و تجاوزگري نمودند » .

اين ها بخشي از نوشته هاي ابن حجر بود ؛ دانشمندي كه در ميان علماي اهل سنت ، هماوردي ندارد و هيچ يك از آنان در فضيلت و منزلت او ترديد روا نمي دارد .

در اين مقاله ، ما در پي برشمردن بدعت ها و تحريفات ابن تيميه در دين و مصيبت هايي كه افكار او براي اسلام و مسلمين به بار آورده ، نيستيم ؛ چرا كه اين كار ، با رويكرد اين مقاله مبني بر اقامه دليل و برهان به روش علمي و به شيوه مناظره ، منافات دارد . در مورد شخصيت ابن تيميه نيز گفته ها و نظريات عامه علماي اهل سنت در تبيين افكار ناصواب او ، ما را از توضيح بيشتر بي نياز مي كند . اما آنچه در تبيين احاديث وارده و كشف حقيقت و آشكار ساختن آن لازم به نظر مي رسد ، به ياري خداوند متعال بيان خواهيم كرد ؛ چندان كه چهره حقايق از پس پرده برون آيد و آشكارا جلوه گر شود .

اكنون پس از بيان بخشي از احاديث و روايات وارده در اين خصوص ، براي راه يافتن به حقيقت آشكار و درك واقعيت امر ، روشي را در پيش مي گيريم كه از نزديك ترين راه و به ساده ترين روش ، ما را به مقصود برساند . بدين منظور ، فرض مي كنيم كه پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) در حضور جمع كثيري از مسلمانان ، فرموده باشند : « لاَ تَدَع تمثالاً إلاّ طَمَستَه وَلا قَبراً مُشرفاً إِلاّ سَوَّيتَه » . ( 1 )

مبناي پذيرش چنين فرضي ، آن است كه به صحّت تماميِ احاديث وارده در صحيحين

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . هيچ تنديسي را برجا مگذار و همه را نابود كن و هيچ قبر برافراشته اي را باقي مگذار و همه را صاف كن .

203

معتقد باشيم و با اين كه ما چنين عقيده اي نداريم ، اما براي پايان دادن به اختلاف و ايجاد يك مبناي مورد قبول طرفين ، آن را مي پذيريم ؛ زيرا بديهي است كه اگر طرفين مناظره ، اصول مشتركي را نپذيرفته باشند ، هرگز پاياني براي بحث و مجادله متصوّر نخواهد بود و نزاع براي هميشه ادامه خواهد يافت . از اين رو ، ما نيز از سر تساهل و مدارا ، صحّت حديث مذكور را مي پذيريم . در اين صورت لازم است كه درستي ديگر احاديث وارده در صحيحين را نيز پذيرا شويم ، مانند حديثي كه در صحيح مسلم از پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) روايت شده كه فرمودند : « فَزُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكّرُ الْمَوْتَ . . . » ؛ « به زيارت قبور برويد كه مرگ را به ياد [ شما ] مي آورد . » ؛ و يا : « اسْتَأْذَنْتُ رَبِّي فِي زِيارَةِ أُمِّي فَأَذِنَ لِي . . . » ؛ « از پروردگارم براي زيارت مادرم اجازه خواستم و به من اجازه داد . » و آن حضرت ، خود به زيارت بقيع رفتند .

صحيح بخاري نيز بابي با عنوان « باب زيارت قبور » آورده است . بدين ترتيب اين پرسش پيش مي آيد كه آيا اين احاديث با هم تعارض و تناقض دارند ؟ آيا ممكن است پيامبري كه هرگز از روي هواي نفس سخن نمي گويد و جز آنچه را كه بدو وحي شده ، بر زبان نمي راند ، فرمان به تخريب قبور صادر كند و سپس ، همگان را به زيارت قبور فرمان دهد و خود نيز به زيارت قبور برود ؟ !

اگر مسأله از باب تعارض احاديث و اختلاف روايات باشد ، لازم است به گونه اي آن احاديث را با هم جمع كنيم و براي اين كار ، بايد از روش هاي اجتهاد و استنباط استفاده نماييم ؛ قوانين و قواعد اصول استنباط را به كار گيريم و حديث ضعيف را با توجه به احاديث معتبر و صحيح ، معنا كنيم ؛ به گونه اي كه احاديث قوي ، معيار و مبناي تأويل حديث ضعيف قرار گيرد و به تعبير علماي علم استنباط ، « معناي خلاف ظاهر » را به حديث نسبت دهيم .

اما آيا در اينجا چنين مقوله اي پيش آمده و « تعارض ميان احاديث » رخ داده است ؟

در پاسخ بايد گفت : با توجه به حديث مورد بحث ، هرگز چنين فرضيه اي صحّت ندارد و در اصل تعارضي ميان احاديث پيش نيامده تا بخواهيم با تأويل و تفسير ، ميان آن ها هماهنگي ايجاد كنيم ؛ زيرا گمان نمي كنم كسي كه اندك بهره اي از فهم و درك واژگان و تركيب هاي صرفي زبان عربي داشته باشد ، به تفاوت ميان « سوّي » از مصدر « تسويه » ؛ و « ساوي » از مصدر « مساواة » پي نبرد .

به راستي كساني كه واژه « سَوّيتَه » را در حديث « وَلاَ تَدَعْ قَبراً مُشرفاً إِلاّ سَوَّيتَهُ » را به

204

معناي « با زمين برابر كردن » و « ويران كردن » آورده اند ، از درك و فهم سليم بي بهره اند و ره به گمراهي پيموده اند . كسي كه چنين بپندارد ، به اندازه سر سوزني از ادبيات عرب آگاهي ندارد . پس چگونه مي توان چنين كسي را عالم علوم عرب ناميد ؟ !

حتي فرد تحصيل نكرده عرب زبان نيز به سادگي در مي يابد كه « تسويه » به معناي صاف كردن روي يك چيز است و معناي مقابل آن ، « تسنيم » و محدب و برآمده كردن آن ( به شكل كوهان شتر ) است . ( 1 ) بدين ترتيب معناي فرموده آن حضرت چنين خواهد بود :

« هيچ قبر برآمده و محدبي را باقي مگذار و روي آن ها را صاف و مسطح كن » .

بنا بر اين ، معناي مورد نظر حديث ، ويران و با خاك يكسان كردن قبر نيست و هيچ تعارضي ميان اين حديث و احاديث دالّ بر جايز بودن زيارت و استحباب رفتن به قبرستان و مشروع بودن بنا بر روي قبور وجود ندارد . معنايي كه نخستين بار با شنيدن اين حديث به ذهن من خطور كرد نيز همان « صاف و مسطح كردن روي قبر » بود . سپس با مراجعه به صحيح مسلم ، دريافتم كه مؤلف كتاب « مسلم » نيز همين معنا را از حديث برداشت كرده ؛ زيرا آن باب را « باب تسوية القبور » ناميده و حديثي را با ذكر سلسله اسناد نقل نموده كه متن آن چنين است :

« به همراه فضالة بن عبيد در سرزمين روم بوديم ، يكي از همراهان ما از دنيا رفت . پس از دفن وي ، فضاله فرمان داد كه روي قبر را صاف كنند و گفت : شنيدم كه پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) فرمود : روي قبرها صاف ( و نه محدب ) باشد . ( 2 ) سپس در همان باب ، حديث ابوالهياج را نقل كرده است كه مي گويد : « وَلاَ قَبْراً مُشْرِفاً إِلاَّ سَوَّيْتَهُ » .

شارحان صحيح مسلم ؛ از جمله نووي ـ شارح پرآوازه اين كتاب ـ نيز همين برداشت را از حديث مذكور داشته اند ؛ چنان كه نووي در توضيح معناي سخن پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) آورده است :

سنت آن است كه قبر ، زياد از زمين ارتفاع نداشته باشد و روي آن هم محدب نباشد ، بلكه تقريباً به اندازه يك وجب بالاتر از زمين قرار گيرد . عقيده شافعي و پيروان وي نيز چنين است . اما قاضي عياض از برخي علما نقل كرده كه به عقيده آنان ، محدب بودن قبر افضل است . ( 3 )

از سويي ، در صحيح بخاري ، باب « توصيف قبر پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) و ابوبكر و عمر » ، روايتي نقل شده كه بيانگر برتري و اولويت تسنيم ( برآمده و محدّب بودن قبر ) است . بخاري در باب

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . معجم مقايس اللغه ، ج3 ، ص112 ( سوي ) .

2 . صحيح مسلم ، ج2 ، ص666 باب 31 ، ص92

3 . إرشاد الساري في شرح صحيح البخاري 4 ، ص301

205

مذكور از سفيان تَمّار نقل كرده كه وي ، قبر پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) را ديده كه برآمده و محدّب بوده است . ( 1 )

اما قسطلاني ، يكي از شارحان مشهور صحيح بخاري ـ كه آن را در ده جلد شرح داده و شرح وي در قاهره به چاپ رسيده ـ در ذيل اين حديث آورده است :

« مُسنّم » به معناي مرتفع [ و نه محدب ] است . همچنين ابونعيم در « المستخرج » ، قبر ابوبكر و عمر را نيز به همان صورت توصيف كرده و آن را دليلي بر استحباب مرتفع بودن قبر دانسته است كه ابوحنيفه ( 2 ) و مالك ( 3 ) و احمد حنبل ( 4 ) و مزني و برخي از شافعيان بدان تصريح كرده اند . وي سپس در بيان عقيده ساير شافعيان آورده است : بر مبناي سخن شافعي ، بسياري از پيروان او معتقدند كه « صاف بودن قبر بهتر از محدب يا مرتفع بودن آن است ؛ زيرا پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) ، قبر فرزندش ابراهيم را صاف كرد و عمل آن حضرت حجّت است ، نه عمل ديگران . . ) ( 5 )

بنابر اين ، چنان كه بيهقي در « سنن » آورده ، سخن سفيان تمار حجت نيست ؛ زيرا اين احتمال وجود دارد كه قبر پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) و قبور ابوبكر و عمر در ابتدا محدب نبوده و بعداً چنين شده باشد . ( 6 )

همچنين ابوداود با سند صحيح از قاسم بن محمد بن ابي بكر ، چنين نقل كرده است : روزي نزد عايشه رفتم و به او گفتم : قبر پيامبر و قبور ابوبكر و عمر را به من نشان بده . عايشه پرده را كنار زد و من سه قبر را ديدم كه نه چندان مرتفع بودند و نه هم سطح با زمين . ( 7 )

قسطلاني در ادامه مي افزايد :

اين كه رافضي ها ( شيعيان ) قبرها را مرتفع و بالاتر از سطح زمين مي سازند ، به استحباب اين امر ( مرتفع بودن قبر ) خدشه اي وارد نمي كند ؛ زيرا نبايد سنتي را به خاطر پذيرش آن از سوي بدعت گذاران ( ! ) رها كنيم و از سويي ، اين كار با روايت علي ( رضي الله عنه ) كه از قول پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) نقل كرده كه : آن حضرت مرا فرمان داد تا هيچ قبر برافراشته اي را باقي نگذارم و همه را صاف كنم ، منافاتي ندارد ؛ زيرا منظور او از صاف كردن ، هم سطح كردن قبر با زمين نسيت ، بلكه صاف كردن روي آن است ، كه با هر دو گروه رواياتِ موجود در اين باره تناسب دارد . ( 8 )

با توجه به مطالب مذكور ، مشاهده مي كنيم كه تمامي علماي اعلام و بزرگان دين ؛ اعم از ناقلان حديث ، همچون بخاري و مسلم ؛ و پيشوايان مذاهب چهارگانه ؛ ابوحنيفه ، شافعي ،

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . صحيح بخاري ، ج2 ، ص128 ؛ المجموع ، ج5 ، ص295

2 . المبسوط سرخسي ، ج2 ، ص62

3 . المنتقي ، ج2 ، ص22

4 . المغني ، ابن قدامه ، ج2 ، ص380

5 . شافعي ، كتاب الأم ، ج1 ، ص273

6 . سنن بيهقي ، ج4 ، ص4

7 . سنن أبي داود ، ج3 ، ص215 ، ح3220

8 . 25 . قسطلاني ، إرشاد الساري في شرح صحيح البخاري ، ج2 ، ص477

206

مالك و احمد بن حنبل و نيز مجتهداني چون نووي و ديگران ، بر اين نكته اتفاق نظريه دارند كه ترميم و بناي قبور در زمان نزول وحي و حضور پيامبر خدا ( صلّي الله عليه وآله ) مشروعيت داشته و شخص پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) قبر فرزند خود ابراهيم را مرتب نمود . اختلاف و نزاع بر سر آن است كه صاف بودن روي قبر بهتر است يا محدب و مرتفع بودن آن ؛ و چنان كه ديديم ، كساني كه مرتفع و محدب بودن قبر را برتر مي دانند ، به روايت بخاري از سفيان تمار استناد مي كنند كه در آن ، راوي حديث ، قبر پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) را مرتفع و محدب توصيف كرده است ؛ اما آنان كه صاف بودن قبر را افضل مي شمارند ، معتقدند كه پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) قبر فرزند خود ابراهيم را صاف كرده است . اين گروه براي اثبات عقيده خود ، به حديث قاسم بن محمد بن ابي بكر استناد كرده اند و چه بسا در مقام جرح و تعديل ، اين دليل ارجح باشد و به تعبير شارح صحيح بخاري حتي اگر رافضيان و بدعت گذاران ( ! ) نيز اين كار ( مرتفع ساختن قبور ) را انجام دهند ، دليلي بر نادرستي آن نخواهد بود .

در اين مبحث ، ما در صدد مناقشه در باره تعبير « رافضيان » و بدعت گذار بودن آنان نيستيم . آنچه در اين مقاله مورد بحث ماست ، حديث « وَلاَ تَدَعْ قَبراً مُشرفاً إِلاّ سَوَّيتَهُ » است و با توجه به آنچه بيان كرديم ، به خوبي آشكار گرديد كه معناي « سوّيته » كه در حديث به كار رفته ، « صاف كردن روي قبر » است كه در مقابل « محدب ساختن و منحني كردن » قبر قرار دارد . آنچه اين معنا را تأكيد مي كند ، وجود صفت « مُشرفاً » در حديث است كه معناي لغوي آن ، بلندي حاصل از محدب بودن شيء است ؛ چنان كه تعبير « محدب ساختن » يا « تسنيم » ، از « سنام » ؛ « كوهان شتر » اقتباس شده است . از اين رو وجود قيد مذكور ( مشرفاً ) در حديث ، اجتناب ناپذير به نظر مي رسد و به تعبير اهل فن ، « قيد احترازي » به شمار مي آيد ، در حالي كه اگر معناي « سويته » را « هم سطح كردن با زمين » در نظر بگيريم ، آوردن قيد مذكور ضرورتي ندارد و حتي نقض غرض خواهد بود . در اين ميان ، آيا كسي نبود كه از آن به اصطلاح « مفتي » مدينه ، كه با استناد به اين حديث ، تخريب قبور را واجب دانسته است ، بپرسد :

« حضرت آقا ! اين پندار نابخردانه و برهان بي اساس و دليل نارا و موهوم را ـ كه به خيال هيچ خيال پردازي هم راه نمي يابد و ذهن افراد نادان هم آن را نمي پذيرد ـ از كجا آورده اي » ؟ !

آيا جز اين است كه ابن تيميه و برخي از پيروان او ، چنين پنداشته اند و جناب مفتي هم در صدد ترويج افكار نادرست و پندارهاي باطل او برآمده و از آنجا كه دليل و حجت

207

محكمي نيافته ؛ ناچار ، به تحريف حقايق پرداخته و همچون كودكان ، به بازي با كلمات و وارونه جلوه دادن برهان ها روي آورده است ؟

اما خورشيد حقيقت پشت ابر نمي ماند و واقعيت در پس عبارات واهي و پندارهاي نابخردانه ، از ياد نمي رود . در واقع حديث « لاَ تَدَعْ قَبْراً مُشرفاً إِلاَّ سَوَّيْتَهُ » ، دليلي بر ردّ ادعاي صادر كنندگان فتواست ، نه تأييد كننده آنان ! حقيقت آن است كه اين حديث ، نادرستي و بطلان فتواي آنان را آشكار مي كند ؛ زيرا از نگاه هر فرد عرب زبان ، « سوّيته » به معناي « صاف كردن و تسطيح روي قبر » است ، نه خراب كردن و با خاك يكسان نمودن آن ؛ و اصولا اين معنا با هيچ يك از احاديث وارده در خصوص زيارت قبور تعارض ندارد و هر كه اندكي از اصول استنباط را بداند ، چنين برداشتي از حديث ندارد ؛ چه رسد به آن كه بخواهد با توجيه و تفسير ، ميان اين احاديث هماهنگي ايجاد كند ؛ زيرا معناي ظاهري و حقيقي ، كه از واژگان و ساختار حديث بر مي آيد ، همان است كه ذكر كرديم ، بي آن كه همچون شارح صحيح بخاري نيازمند توجيه و تأويل احاديث باشيم .

اما اگر فتوا دهندگان ، بي جهت بر گفته خود اصرار ورزند و براي واژه « سوّيتَه » ، هيچ معنايي جز « ويران نمودن » و « با خاك يكسان كردن » را نپذيرند ؛ و ما نيز از سر مسامحه اين فرض را قبول كنيم ، آن گاه نوبت به بررسي تعارض حديث با احاديث ديگر و لزوم تأويل و تفسير آن ها خواهد رسيد ؛ كه در چنين حالتي ، باز هم با توجه به اين كه حديث مذكور « خبر واحد » است ، ياراي مقابله با احاديث صحيح و معتبري كه در باب فضيلت زيارت قبور و جايز بودن ترميم آن ها وارد شده را ندارد ، چندان كه بنا بر احاديث ، شخص پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) روي قبر فرزندش ابراهيم را صاف و مرتب كرد . از اين رو ، حتي در صورت پذيرش معناي مذكور ، بايد گفت منظور آن حضرت اين بوده كه « هر قبر برافراشته اي را كه مورد پرستش و عبادت قرار گرفته ، ويران كن » .

آنچه اين معنا را مورد تأكيد قرار مي دهد ، احاديث متعددي است كه در صحيحين بخاري و مسلم وارد شده ( 1 ) و يهود و نصاري و اهل حبشه را مورد نكوهش قرار داده است ؛ زيرا آنان بر قبور بزرگان و پيشوايان خود ، تنديس يا تصويري از صاحب قبر مي نهادند و آن را مي پرستيدند ؛ و چه بسا حديث مذكور در صدد نكوهش برخي از گروه هاي يهود و نصاري و حبشيان بوده كه در گذشته چنين مي كردند و سپس از آن كار دست برداشتند و عقايد خود را

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . صحيح بخاري ، ج2 ، ص114

208

تعديل نمودند .

اما از زمان پيامبر ( صلّي الله عليه وآله ) تا كنون ، هيچ يك از مسلمانان ، صاحبان قبور را پرستش نكرده اند ، بلكه در تمامي بقاع متبركه و حرم هاي مطهر ، تنها خداوند متعال را مي پرستند كه يكتاست و شريكي ندارد .

به هر تقدير ، با در نظر گرفتن تمامي فرض ها و احتمالات ، حديث مذكور هيچ دلالتي بر جايز بودن تخريب قبور ندارد ، چه رسد به آن كه چنين كاري را واجب و لازم بشمارد ! زيرا اخبار و روايات صحيح و معتبر كه ذره اي ترديد در آن ها راه ندارد و ما از ذكر بسياري از آن ها خودداري كرديم ، مشروعيت بنا بر قبور و تكريم آن ها را مورد تأكيد قرار مي دهد و اين كار را مصداق « تعظيم شعائر الله » مي داند كه مطابق آيه شريفه : { وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَي الْقُلُوبِ } ، ( 1 ) از نشانه هاي تقوا و پرهيزكاري به شمار مي آيد .

پي نوشت ها

ــــــــــــــــــــــــــــــــــ

1 . حج : 32